

علیه احکام قرون وسطائی شلاق برای کارگران هفت تپه اعتراض کنیم!

"سیلی" به کی؟ بخود یا به آمریکا؟

در حاشیه موشک پرانی جمهوری اسلامی و رجز خوانی خامنه ای

صفحه ۵

آذر ماجدی

کشتن قاسم سلیمانی و قیام آبان ماه!

صفحه ۶

جمال کمانگر

کمپین کمک مالی به حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

به حزب کمک مالی کنید!

الاکلنگ عزاداران ایرانی - اسلامی

صفحه ۸

سعید یگانه

کارناوال قاسم سلیمانی، پیروزی یا شکست؟

صفحه ۹

سیوان کریمی

مضحکه انتخابات مجلس اسلامی

مناسک "انتخابات" رژیم را با اعتراض گسترده درهم بکوبیم!

شیخ کمونیسم و هراس ملی - اسلامی ها

در حاشیه ۱۶ آذر

آذر ماجدی

واپسگرایان تسلیت گو

نمودهای جنبش کپک زده ملی - اسلامی

۵۲۵

مصلحتی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

Worker-communist Party of Iran -
Hekmatist

۲۰ دی ۱۳۹۸ - ۱۰ ژانویه ۲۰۲۰

جنگ با رژیم

تازه آغاز شده است!

در دو هفته گذشته به زور دستگامهای دروغ پراکنی و تبلیغات دستوری، فضائی از "خطر جنگ" ایجاد شد که بخشی از چپ را هم همراه خود برد. این دو هفته با حذف قاسم سلیمانی تروریست و طراح قتل جوانان انقلابی در عراق و ایران، اتفاقات مهمی روی داد. مرور کوتاه این رویدادها و ثبت آن برای کمونیست ها و اردوی طبقه کارگر در تداوم کشمکش با جمهوری اسلامی ضروری است؛

حمله به سفارت آمریکا

از موشک پراکنی نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی و مشخصا کتائب حزب الله و زیر مجموعه های حشدالشعبی تا بمباران مقرهای آنها در سوریه و عراق، هنوز کمابیش با روالی بالنسبه معمول در منطقه روبرو هستیم. میگویم بالنسبه معمول، چرا که این اقدامات ایذائی کم و بیش هر روز و به تناوب در منطقه علیه این یا آن دولت و یا توسط دولتها علیه نیروهای مخالف رخ میدهد. اما حمله به سفارت آمریکا نقطه عطفی شد که کلیشه های خبری و ژورنالیستی بار دیگر میدان پیدا کنند. کم نبودند که این واقعه را "تکرار اشغال سفارت آمریکا در تهران" تلقی کردند و در انتظار بحران و کشمکشی در همان مقیاس بودند. واضح بود

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ با رژیم

تازه آغاز شده است ...

و ما گفتیم که این کاریکاتوری مضحک از این واقعه است، نه دولت عراق در موقعیت سال ۱۳۵۸ و بعد از انقلاب ایران است و نه منطقه سبز و سفارت آمریکا در عراق در موقعیت مشابهی بعد از انقلاب ایران دارد. ورود نیروهای حشدالشعبی به نزدیکی سفارت آمریکا با همکاری نیروهای دولت عراق و برداشتن موانع بتونی سر راه ممکن شد. به هر حال، این ماجرا با آتش زدن یک دیوار ساختمانی در حاشیه سفارت و نوشتن چند شعار پایان یافت. این اقدام ظاهراً پاسخ کتائب حزب الله تحت مسئولیت رژیم ایران و قاسم سلیمانی به بمبارانهای آمریکا بود.

حذف قاسم سلیمانی

دولت آمریکا باید پاسخی به تهاجم به سفارتش میداد. حضور سلیمانی در منطقه و ورود به فرودگاه بین‌المللی بغداد همراه با ابومهدی المهندس و نه نفر دیگر از فرماندهان سپاه قدس و حشدالشعبی، فرصتی شد تا دولت آمریکا نشان دهد که ساده از کنار حمله به سفارتش نمیگذرد. حمله پهپادهای آمریکا به کاروان همراه سلیمانی و به قتل رساندن همه آنها جوابی به زیاده روی جمهوری اسلامی بعد از حمله به سفارت آمریکا در بغداد بود. این دیگر مقرهای کتائب حزب الله و نیروهای وابسته به رژیم در سوریه و عراق نبود، خود رژیم اسلامی و مهمترین فرمانده سپاه برون مرزی و همراهانش بود که هدف قرار گرفت. با این واقعه صفوف جریانات بسترهای اصلی اپوزیسیون ایران بار دیگر بهم ریخت. کشته شدن سلیمانی لاف‌زن این خاصیت را داشت که بار دیگر نقاب از چهره بسیاری برکشد و ماهیت واقعی آنها را بنمایش بگذارد.

جنبش ضد آمریکا

جنبش باصطلاح "ضد امپریالیستی" که همواره طرفدار ارتجاع کوچکتر است، در این ماجرا وسیعاً پشت جمهوری اسلامی را گرفت. قتل سلیمانی غنیمتی شد تا مردگان سیاسی دوباره برخیزند و بر طبل مبارزه با آمریکا بکوبند. جمهوری اسلامی که طی ماههای گذشته و لاف‌زن از اکتبر ۲۰۱۹ تاکنون زیر فشار شدید مردم بیخاسته و انقلابی عراق بوده است، جان تازه ای گرفت و تمام تلاشش را برای بسیج احساسات ضد آمریکائی بکار گرفت. در دولت و پارلمان عراق تلاش کردند علیه این اقدام آمریکا و از موضع "نقض حاکمیت ملی عراق" وارد شوند و با محکوم کردن حمله به سلیمانی و دفاع صوری از هویت و چهارچوب ارضی عراق ناسیونالیسم عرب را باد بزنند. در شهرها اوباش اسلامی سراغ معترضین در میدانهای بغداد و شهرهای دیگر رفتند و تلاش کردند با شعار "مرگ بر آمریکا" و دامن زدن به احساسات ضد آمریکائی صورت مسئله را عوض کنند. در برخی از شهرها و کشورهای منطقه تلاش کردند با راه انداختن تظاهرات ضد آمریکائی و در دفاع از "سردار سلیمانی" روحی در کالبد جنبش از

نفس افتاده ضد آمریکا بدمند. همین خط در میان چپ های آمریکا و اروپا و رسانه های دولتی روی جنبه "حقوق بین الملل" متمرکز شد که سلیمانی "در سفر دیپلماتیک" بوده و "چطور یک ژنرال بلندپایه کشوری دیگر توسط دولتی دیگر هدف قرار میگیرد"؟ البته هیچکدام اینها هیچ جا و هیچوقت نگفتند و نوشتند که چطور سلیمانی در عراق مسئول قتل عام

جوانان انقلابی توسط تک تیراندازها و یا توسط حشدالشعبی با قمه و شمشیر میشود؟ چطور یک ژنرال دولت دیگر در کشوری دیگر علیه مردمی که با حکومت شان مسئله دارند بجای دولت مربوطه تصمیم به کشتار میگیرد و اجرا میکند! در ایران جنبش ضد آمریکا همینطور توده ایست‌ها و طرفداران خجول و حتی شبه چپ رژیم اسلامی را بخط کرد. کسانی که برای قتل عام جوانان بیکار و گرسنه و معترض در آبان ۹۸ توسط رژیم سلیمانی ها جیک نرده بودند و چه بسا خوشحال بودند که چرا مردم با اعتراضشان اوضاع را شلوغ کرده اند، ناگهان علیه کشته شدن قاسم سلیمانی بخط شدند، علیه آمریکا همراه با رژیم اسلامی حرف زدند، نامه نوشتند، توثیق کردند، طومار امضا کردند و به کارنوال عزاداری برای قاتل "هموطنان عزیزشان" پیوستند. جنبش ضد آمریکا و ناسیونالیسم ضد امپریالیستی که با عروج جنبش توده ای در لبنان و عراق و ایران ساکت شده بود، خونی تازه در رگهایش جهید و عین خامنه ای و حسن نصرالله در الفاظ مختلف ابراز وجود کرد. این واقعه یکبار دیگر منافع واقعی سیاسی و طبقاتی واحد نیروهای این جنبش را در پس لفاظی های سیاسی موسمی و بعضاً شبه چپگرایانه لخت و عور در مقابل همگان قرار داد. بار دیگر روشن شد که ناسیونالیسم ضد امپریالیستی در تمام اشکال آن چرخ پنجم دفاع از جمهوری اسلامی است.

ناسیونالیسم ایرانی

این تنها جریان و بستر جنبش ملی اسلامی و جنبش ضد آمریکا نبود که بنا به سنت و سیاست دیرینه‌اش در این واقعه کنار جمهوری اسلامی قرار گرفت. طیفهای مختلف ناسیونالیسم ایرانی نیز بدرجات مختلف و بعضاً بصورت زمخت به طرفداری از مواضع جمهوری اسلامی در غلطیدند. طیفهای مختلف ناسیونالیسم ایرانی از عظمت طلب تا باصطلاح ناسیونالیسم لیبرال جبهه ملی و مصدقی و ناسیونال رفرمیسم، در این واقعه یکبار دیگر خود را کنار جمهوری اسلامی یافتند. جریان سلطنت طلب و مشروطه خواه که بنا به سابقه و از موضع دفاع از "تمامیت ارضی" و "ایران" بطور موسمی کنار رژیم اسلامی قرار گرفته است، اینبار نیز همین موضع را داشت اما بصورت پوشیده و خجول و متناقض. اردشیر زاهدی برای اینکه از خامنه ای و تمجید "سردار رشید اسلام" عقب نیافتد از سلیمانی بعنوان "سرباز ایران" بدفاع برخاست و برایش ناله کرد. رضا پهلوی که دل در گرو بردارن سپاه دارد، اگر نگران ترش رونی آمریکا و اقتصاد سیاسی خانواده پهلوی نبود، حتماً راساً مراسم "عزاداری ملی" برای سلیمانی برپا میکرد. او سکوت کرد تا نه کاخ سفیدی ها را برنجاند و نه سپاه پاسداران را. شورای مرکزی جبهه ملی در تهران، که معلوم نیست فلسفه وجودیش در اوضاع امروز چیست، "ترور مقام نظامی ایران، سردار قاسم سلیمانی به وسیله دولت آمریکا را شدیداً محکوم کرد". جبهه ملی - سامان ششم، نوشت؛

جنگ با رژیم

تازه آغاز شده است ...

"حذف فیزیکی ماموران رسمی یک کشور در کشور میزبان توسط یک نیروی خارجی دیگر، بجز در میدان جنگ رو در رو مرموم و محکوم است!" محافل و عناصر ناسیونالیست ایرانی کمابیش روی همین موج سازشان را کوک کردند؛ از زاویه حقوق بین الملل، مصونیت دیپلماتیک، حضور طبیعی عناصر دولتی در یک کشور دیگر و غیره. ناسیونال رفرمیسم حزب توده نیز موضعی مثل بستر اصلی ناسیونالیسم ایرانی داشت. حزب توده طی بیانیه‌ای کشتن قاسم سلیمانی را محکوم کرد و نوشت؛ "ضمن محکوم کردن این عمل تروریستی دولت ترامپ که نشانه بی‌اعتنایی جنایت‌کارانه تمام‌وکمال آن به قوانین بین‌المللی است، معتقدیم که به‌منظور جلوگیری از تشدید بحران در منطقه و رانده شدن تنش‌های به‌وجود آمده به سمت درگیری‌های خطرناک نظامی باید همه تلاش‌ها را به‌کار گرفت".

جنبش ضد جنگ

با واقعه حذف سلیمانی و افزایش پروپاگاندا جنگی فرصتی برای طرفداری از جمهوری اسلامی تحت عنوان "جنبش ضد جنگ" ایجاد شد. نوام چامسکی آمریکا را خطرناک‌ترین دولت جهان نامید و جریانات ضد آمریکا از چپ‌گرا تا اسلامی پشت این خط جمع شدند که "خطر جنگ وجود دارد"، "جنبش ضد جنگ را باید سازمان داد"، "دست‌ها از ایران کوتاه"، "جنگ با ایران نه"، "مذاکره آری جنگ نه"؛ حزب توده، سازمان اکثریت با نام جدید "حزب چپ ایران"، راه کارگر، برخی از محافل چپ دیگر تحت عنوان "صدای سوم" صورت مسئله خطر جنگ و جنبش ضد جنگ را پذیرفتند. حزب توده و اکثریت آگاهانه دفاع از جمهوری اسلامی را با تقابل با گسترش تنش بین دولتهای آمریکا و ایران توضیح دادند و امثال راه کارگر با قبول همین صورت مسئله نوشتند؛ "ما ضمن مخالفت با هر نوع جنگ و دخالت قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی در منطقه، معتقدیم که مردمان خاورمیانه باید جنبشهای اجتماعی و انقلابی خود را بر مدار صدای سوم نگه دارند. یعنی صدایی که بر آزادی، برابری، عدالت، سکولاریسم، استقلال سیاسی، کرامت انسانی و صلح تاکید می‌ورزد و توانان هم با امپریالیستهای رنگارنگ و هم با دول مرتجع سنی یا شیعی منطقه مرزبندی روشنی دارد". برخی محافل چپ دیگر نیز علیرغم تمایزی که با توده ایسم دارند، با قبول صورت مسئله "خطر جنگ" و ضرورت راه اندازی "جنبش ضد جنگ" عملاً در همین مسیر و روی همین خط کوبیدند که الان مسئله اساسی ایجاد یک صفبندی در مقابل خطر جنگ است و به ترسیم موضعی علیه طرفین جنگ خود را مشغول کردند.

در این میان موضع مجاهدین منسجم تر از ناسیونالیسم ایرانی بود. مجاهدین برای ترامپ هورا میکشید و آرزوی بمباران تهران را علناً اعلام میکرد و بساط شادی و جشن برای کشته شدن سلیمانی راه انداخته بود. باید تاکید کرد که هر کسی که درگیر با حکومت اسلامی است و برای سرنگونی آن تلاش میکند، از حذف دشمن اش خوشحال میشود. این روحیه واقعی بسیاری از مردم ایران که در آب‌انماه

عزیرانشان را جمهوری اسلامی به قتل رسانده بود نیز بود. اما واکنش بلافصل نوع ما که دنیا را بدون سلیمانی ها و خامنه ای ها و ترامپ ها و نتانیاهوها دنیای امن تری میداند با موضعی که نفس شادی از کشته شدن سلیمانی توسط ترامپ را سیاست خود قرار داده بسیار متفاوت است. این بیشتر شبیه موضع مجاهدین است که این واکنش طبیعی را به یک استراتژی سیاسی و گدائی آزادی از پنتاگون تبدیل میکنند. موضع مجاهدین بعد از بمباران کتائب حزب الله اینبود که باید مقرهای سپاه در تهران بمباران شود. ناسیونالیسم چپ نیز ورژن دیگری از موضع مجاهدین بود که سیاست خود را روی شادی کردن از حذف قاسم سلیمانی گذاشته بود.

جنگ با رژیم صورت مسئله اساسی است

آنچه در این دو هفته رخ داد یک پارازیت روی امواج واقعی سیاست در ایران و منطقه بود. التحریر بدست از همان روز اول حساب خود را با مهاجمین به سفارت آمریکا و احزاب وابسته به آن جدا کرد. علیه تبلیغات جنگی ایستاد و صورت مسئله را سرنگونی دولت عراق عنوان کرد. به مراسمهای عزاداری میدان نداد و در شهری مانند ناصریه حتی اجازه دفن تابوت منتسب به ابومهدی المهندس را ندادند. تابوت سلیمانی را آتش زدند و ضمن مخالفت با سیاستهای آمریکا تصمیم پارلمان عراق را مبنی بر خروج نیروهای آمریکا را بی اعتبار خواندند. التحریر روی موج و ریل اصلی سیاسی اش برگشت و در لبنان و ایران نیز همین اقدام ضروری و فوری و حیاتی است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست نماینده این نخواستن و مبارزه علیه حکومتهای فاسد و طائفی و اسلامی و سرمایه داری در کشورهای منطقه است. حکومتهایی که یا بوسیله آمریکا و موثلفین سرکار آمدند و سرکار مانده اند و یا از حمایت آنها برای سرکوب تحرک انقلابی در منطقه برخوردارند. "جنگ میشود و باید جنبش ضد جنگ سازمان داد"، در بهترین حالت بی ربط ترین سیاست به اوضاع واقعی و در بدترین حالت پوششی برای دفاع مستقیم و غیر مستقیم از جمهوری اسلامی است. نه فقط آغاز جنگی در مقیاس دو کشور ایران و آمریکا ضروری نشده و در دستور هیچکدام از طرفین نیست، بلکه تغییر فضای مبارزاتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران و عقب راندن جنبش اسلامی در منطقه به "خطر جنگ با ایران"، آگاهانه یا ناآگاهانه در خدمت جمهوری اسلامی و بازی سیاسی‌ای است که رژیم اسلامی بعد از حذف سلیمانی تلاش دارد آنرا به مشغله عمومی بدل کند.

هر زمان و بطور واقعی جنگ به یک امکان و یک ضرورت بدل شود، آنوقت کمونیست‌ها در قبال جنگ بعنوان یک نقطه حاد از کشمکش طبقاتی و تداوم سیاست طبقات درگیر باید سیاست روشنی داشته باشند. برای ما بعنوان یک حزب کمونیستی کارگری و پراتیسیسین های انقلابی، در چنین شرایطی سیاست لنینی در قبال جنگ یعنی تداوم استراتژی قدرتگیری سوسیالیسم و کمونیسم در دوران جنگ موضوعیت دارد. ما همان سیاستی را در دوران جنگ و تحت شرایط جنگ دنبال میکنیم که در دوره پیش از جنگ بورژواها دنبال میکردیم. اما در حال حاضر و شرایط کنونی و نظر به تحلیل موقعیت نیروهای درگیر و نیازها و ضرورت‌ها، بحث از جنگ و جنبش ضد جنگ یک خارج زدن دست راستی است که تنها به اهداف دولتها و نیروهای کمک میکند که تلاش دارند اوضاع کشورهایمانند لبنان و عراق و ایران را به دوره قبل از خیزش های انقلابی و توده ای برای سرنگونی دولتهای

اعلامیه حزب حکمتیست

علیه احکام قرون وسطائی شلاق برای

کارگران هفت تپه اعتراض کنیم!

دیروز چهارشنبه دادگاه تجدید نظر اهواز برای ۱۳ کارگر هفت تپه برگزار شد و کارگران را به جرم حق‌خواهی به شلاق محکوم کرد. این حکم قبلاً در دادگاه کیفری شوش بجرم "اخلال در نظم عمومی" بصورت تعلیقی علیه کارگران صادر شده بود و با اعتراض کارگران هفت تپه بررسی این حکم به دادگاه تجدید نظر ارجاع شده بود. ۱- فیصل ثعالبی ۲- سید اسماعیل جعاده ۳- عصمت الله کیانی ۴- امید آزادی ۵- محمد خنیفر ۶- عادل عبدلخانی ۷- محمد عبدلخانی ۸- سجاد نبوتی ۹- علی سواحلی ۱۰- صاحب‌ظهیری ۱۱- عادل سماعین ۱۲- رستم عبدالله زاده ۱۳- حسین انصاری، کارگرانی هستند که به حکم شلاق محکوم شدند.

صدور این احکام برای کارگران معترض هفت تپه در شرایطی صورت می‌گیرد که امثال اسد بیگی دزد و اختلاس‌گر را از زندان آزاد اما برای کارگران پرونده سازی می‌کنند. این اقدام گوشه‌ای از سیاست سرکوب بعد از رویدادهای آبانماه است. وحشت جمهوری اسلامی از اعتراضات کارگری، از پتانسیل اعتراض علیه فقر و گرسنگی و نفرت جامعه از قتل عام جوانان و مسبب آنست. جمهوری اسلامی تلاش می‌کند با وارد کردن فشاری مستمر در مقابل گسترش اعتراضات کارگری و اعتصابات مجدد در هفت تپه و شوش و استان خوزستان بایستد. صدور این احکام برای هزارمین باز نشان می‌دهد که قانون، دادگاه، نهادهای دولتی و مسئولان قضائی و دستگاه سرکوب جملگی در کنار کارفرماها و در دفاع از منافع آنها حرکت می‌کنند. این دولت اسد بیگی‌ها و کارفرمایان استثمارگر و اختلاس‌گر است که بروشنی و بدون هیچ پرده پوشی دولت و قانون در کنار و همدست کارفرمایان و علیه کارگران ایستاده‌اند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست همراه با جنبش کارگری این احکام شنیع را قویاً محکوم می‌کند. کارگران پاسخ این تلاشهای جمهوری اسلامی را با گسترش اعتراض و اعتصاب خواهند داد. کارگران تردیدی ندارند که "عدالتی" از نظام ضد کارگر بیرون نمی‌آید و راهی جز مبارزه برای درهم کوبیدن این ماشین جنگی سرمایه داران علیه کارگران وجود ندارد. ما از بخشهای مختلف جنبش کارگری و اردوی آزادیخواهی و برابری‌طلبی دعوت می‌کنیم در حمایت از کارگران هفت تپه و علیه این احکام قرون وسطائی متحدانه بایستند.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۱۹ دیماه ۱۳۹۸ - ۹ ژانویه ۲۰۲۰

جنگ با رژیم

تازه آغاز شده است ...

مستبد و فاسد برگردانند. صورت مسئله اساسی در ایندوره تداوم قیامها و خیزش انقلابی برای سرنوشت جمهوری اسلامی است. هر سیاست دیگری یا به تثبیت و حمایت از جمهوری اسلامی کمک میکند که سیاستی از جنس سوسیال شوینیسم است و یا به تعطیلی مبارزه با جمهوری اسلامی و سرها به طرف سیاست "جنگ نکنید" و دفاع از وضع موجود یعنی سوسیال پاسیفیسم خدمت میکند. سیاست کمونیستی علیه هر دوی اینهاست و حزب حکمتیست آگاهانه این سیاست کمونیستی را دنبال میکند.

واقعۀ کشته شدن قاسم سلیمانی اگرچه اغتشاشی در تصویر سیاست ایران ایجاد کرد اما این خاصیت را داشت که یکبار دیگر ماهیت خطوط و گرایشهای سیاسی و ظرفیتهای آنها را جلو چشم همگان گذاشت. فراخوان ما اینست که آگاهانه این دوره کوتاه اغتشاش را خاتمه یافته اعلام کنیم. چند روز مسخره بازی عزاداری و دست مردم را پیچاندن تمام شد، واقعیات بنیادی و سوالات اساسی با این نمایش‌ها از صحنه حذف نمی‌شوند. مسئله اساسی تداوم قیام آبانماه، رفع محدودیتهای سیاسی و سازمانی آن و تلاش برای درهم کوبیدن جمهوری اسلامی است. این امر واقعی‌ای است که از لبنان تا بغداد و تهران روی میز اردوی رادیکال و کمونیست قرار دارد.*

۱۰ ژانویه ۲۰۲۰

زنده باد شوراها!

ارگانهای اعمال اراده مستقیم توده‌ای

را همه جا برپا کنید!

در کارخانه‌ها و محلات

شوراها را برپا کنید!

امروز شورا ارگان مبارزه و قیام

و فردا ارگان حاکمیت!



'سیلی' به کی؟ بخود یا به آمریکا؟

در حاشیه موشک پرانی جمهوری اسلامی و رجز خوانی خامنه ای

آذر ماجدی

و نه دنیا یک کلام از این حرفها را قبول نمی کند؛ اشاره به خیزش عظیم مردم در آبانماه و راه انداختن حمام خون، که اتفاقا گفته می شود قاسم سلیمانی طراح آن بوده است، یک نوع گرگوری است؛ یک نوع تهدید توخالی است؛ هزیان های ذلت و فلاکت است.

رژیم اسلامی در یافتن "برکت" در پس هر رویدادی، حتی آنچه قرار است یک "تراژدی" برای خودشان باشد ید طولایی دارد. جنگ ایران و عراق را که به مرگ بیش از یک میلیون انسان و مجروح شدن تعداد بسیاری انجامید یک "برکت الهی" نامیدند؛ چرا؟ چون موجب حفظ نظام شان شد. آنچنان بی شرم و جنایتکار اند که یک جنایت میلیونی را "برکت" می نامند. اما این بار برکات الهی به ته دیگ خورده است. خامنه ای "شهادت" قاسم سلیمانی را "برکت" نامید، زیرا "قیامتی در شهرهای ایران و عراق در مراسم های تشیع بپا شد." بعلاوه، از ایجاد یک "وحدت" در زیر تابوت "در بین مردم" صحبت کرد و گفت که این "وحدت باید محفوظ بماند."

این سناریو نخ نما شده است. با زور و تطمیع بخشی از مردم را به خیابان ها می کشانند و نیروهای مزدورشان را از همه جا بسیج می کنند؛ بزور کودکان دبستانی و دانش آموزان را با اتوبوس به مراسم می برند؛ بعد در تبلیغاتشان از "وحدت" و "زنده بودن انقلاب اسلامی" حرف می زنند و برای دشمن پوشالی رجز می خوانند. از چند میلیون شرکت کننده در مراسم تشیع سخن می گویند. حتی اگر واقعا یک میلیون نفر هم در این مراسم شرکت کرده باشد، از جمعیت ۸۰ میلیونی کشور یک میلیون نفر رقمی نیست؛ تحت یک نظام استبدادی و خشن، نظامی که نان شب مردم را به گروگان گرفته است، بردن چند صد هزار نفر از مردم نه پدیده عجیبی است، نه بهت انگیز؛ بعلاوه، با اتوبوس و هواپیما و غیره تعداد زیادی را از جاهای مختلف کشور به کرمان بردند. مزدوران توده ای - اکثریتی و اصلاح طلب حکومتی نیز از کشورهای مختلف عازم تشیع جنازه شدند؛ تمام زورشان را برای این تشیع جنازه زدند. حاصل کشته شدن حداقل پنجاه نفر انسان از آن جمله تعدادی کودک در این مراسم کثیف بود.

روزهای پایانی جمهوری اسلامی سر رسیده است. این رژیم در بحران بسیار عمیق سیاسی و اقتصادی دست و پا می زند و توانایی سر پا ماندن را ندارد، چه رسد به سازماندهی یک جنگ با آمریکا. تمام تلاش شان را برای تشیع جنازه قاتل منطقه انجام دادند؛ این مراسم هم به پایان رسید؛ تمام رجزخوانی هایشان به آمریکا نیز به یک شوی مضحک و کمدی بدل شد. دیگر چی؟ دیگر چه می توانند از آستین بدر آورند؟ تمام رویدادهای چند روز اخیر بیش از پیش ذلت و فلاکت و هراس مرگ جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت.*

بدنبال عملیات موشکی خامنه ای در شهر قم سخنرانی کرد. این عملیات را یک سیلی محکم خواند. باید پرسید سیلی به کی؟ بخود، برای سرخ ننگ داشتن صورت یا به آمریکا؟ عملیات موشکی به پایگاه های آمریکا در عراق یک شوی تبلیغاتی بود که حتی در سطح فیلم های جنگی و بازی های ویدیویی نیز نتوانست رعب و وحشتی در قلب کسی بیاندازد؛ این عملیات سریعا به یک جوک بزرگ بدل شد. ده - دوازده موشک بالستیک به دو پایگاه آمریکا زده شد که هیچ تلفاتی در پی نداشت. بلافاصله پس از آغاز عملیات خبرگزاری سپاه اعلام کرد که هشتاد نفر از نیروهای آمریکا کشته شده اند؛ خبری که توسط تمام خبرگزاری های بین المللی و پنتاگون تکذیب شد. چند ساعت بعد علنی شد که جمهوری اسلامی آمریکا را از عملیات مطلع کرده بود!

این آن "سیلی محکمی" است که خامنه ای از آن سخن می گوید. این رژیم آنچنان مفلوک و ذلیل شده است که حتی قادر نیست عملیات سرنوشت سازش را بشکلی متقاعد کننده به انجام برساند. تاثیر این نمایش دو ساعت هم بطول نینجامید؛ جوک ها و شوخی های و به ریشخند گرفتن رژیم اسلامی در دنیای مجازی سرازیر شد. اما سردمداران این رژیم و آخوندها در دروغ و ریا ید طولایی دارند. با اهن و تُلپ از "سیلی محکم" و سر جای خود نشان دادن آمریکا سخن گفت؛ از اینکه این تمام "انتقام" نیست، بلکه باید آمریکا را از منطقه بیرون راند.

معلوم نیست این خزعبلات تبلیغاتی را برای چه کسانی به زبان می آورند؟ برای نیروهای مزدورشان، برای مردم یا دنیا؟ احدی به این تبلیغات واقعی نمی گذارد. همه آگاهند که جمهوری اسلامی در سراشیب سقوط است؛ همه می دانند که این رژیم در حال سرنگونی است. تمام این عملیات و تبلیغات کذابی حول آن حُکم سیلی بصورت خود را دارد که باید توسط آن صورت خویش را سرخ نگاه دارند و آبروداری کنند. روز بعد ترامپ از برقراری رابطه با جمهوری اسلامی سخن گفت و به دولت های اروپایی و ناتو اعلام کرد که با رژیم اسلامی جنگ ندارد. و آشکار شد که پمپو به کابینه گفته است که با شش نیروی اپوزیسیون، از جمله مجاهدین و سازمان زحمتکشان و غیره رابطه نگیرند.

خامنه ای در صحبت هایش به حمام خون آبانماه نیز اشاره کرد. این فقط بیانگر ترس و هراسی است که از خیزش عظیم مردم به قلب هایش راه یافته است؛ گفت: "مردم از حادثه بنزین اوقاتشون تلخ بود" و یک "تعداد کمی" برای اعتراض بیرون آمدند و "مغرضان، فریب خوردگان و عمال دشمن که از قبل آنها را آماده کرده و به عدهای از آن مزدوران پول داده بودند، شروع به اجرای آن نقشه یعنی تخریب، آتش زدن و ویران کردن مراکز دولتی و مردمی کردند تا جنگ راه بیندازند." این سخنان قرار نیست کسی را قانع کند؛ نه مردم

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!

کشتن قاسم سلیمانی و قیام آبان ماه!

جمال کمانگر

کشتن قاسم سلیمانی فرمانده جنایتکار سپاه قدس، بخش برون مرزی دستگاه ترور رژیم توسط دولت ترامپ، مناقشه ۴۰ ساله بین آمریکا و رژیم اسلامی را وارد فاز نظامی جدی کرده است. قاسم سلیمانی یکی از مجریان اصلی سیاست توسعه طلبانه جمهوری اسلامی زیر نام "صدور انقلاب اسلامی" در خاورمیانه بود. فرد مورد اعتماد خامنه ای و در راس ماشین کشتار رژیم در خارج کشور بود. قاسم سلیمانی به کمک ریخت و پاش میلیاردها دلار از دارایی های مردم ایران در منطقه، شبکه ای از ترور و آدمکشی را از افغانستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و یمن سازمان داده است و آنها را به جان مردم بی دفاع این کشورها انداخته است. قاسم سلیمانی مجری سیاست آدمکشی و سرکوب نه تنها در ایران، بلکه در سایر کشورهای منطقه به عنوان عاملی بازدارنده در مقابل مردم معترض و به تنگ آمده از رژیم های دست نشانده و مختنق بود. درست است که دنیا بدون قاسم سلیمانی ها، البغدادی ها و خامنه ای و ترامپ و اردوغانها جای امن تری برای زندگی است اما تا زمانی که سیاست اصلی پشت جنگ تروریستها ادامه پیدا کند حذف فیزیکی تروریستها کافی نیست! پایان دادن به سیکل جنگ و کشتار و آوارگی را نباید از سردمداران جنگ طلب دول متخاصم برسر هژمونی در منطقه جستجو کرد.

کشتن قاسم سلیمانی هم در سیاست بین المللی و داخلی جمهوری اسلامی تاثیر زیادی داشته است. هرکس از زاویه منفعت های زمینی که در پس حذف سلیمانی بدست آورده یا می آورد به آن مینگردند. برای اداره ترامپ این یک پیروزی محسوب میشود! چرا که از بیست سال گذشته و در زمان دو رئیس جمهور سابق آمریکا، جرج بوش پسر و باراک اوباما طرح کشتن قاسم سلیمانی را داشته اند که بنا به مصلحت های سیاسی و نظامی آن دوره از آن امتناع کرده اند.

ترامپ به عنوان رئیس جمهوری که سیاستهای اعلام شده اش قابل پیش بینی نیست شناخته میشود. امضای طرح کشتن سلیمانی برای ترمیم وجهه داخلی و خارجی تیم ترامپ ضروری بود. در داخل آمریکا طرح استیضاح اش در کنگره تصویب شده بود و قرار بود در ماه ژانویه در مجلس سنا پیگیری شود و مهم تر از آن انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر امسال در آمریکا برگزار میشود. دست زدن به ماجراجویی نظامی محدود و بزرگتر نشان دادن خطر رژیم اسلامی، بدرجه ای افکار عمومی مردم آمریکا را از طرح استیضاح دور میکند و کشتن سلیمانی به عنوان "قاطعیت" فرمانده کل نیروهای مسلح آمریکا به کمپین تبلیغاتی اش کمک خواهد کرد.

مضاف بر مسائل داخلی، تحریکات چندماهه اخیر جمهوری اسلامی در خلیج فارس و مزدوران محلی اش در منطقه فشار زیادی روی ترامپ گذاشته بودند. انفجار کشتی ها در بندر فجیره، حمله به تاسیسات آرامکو در عربستان، ساقط کردن پهپاد آمریکایی در خلیج فارس و

حمله به پایگاههایش در خاک عراق و آخرین مورد حمله به سفارت موارد جدی از به مصاف طلبیدن آمریکا از طرف جمهوری اسلامی بوده است. ترامپ از طرف بخشی از هیئت حاکمه آمریکا موسوم به جناح "بازها" و همپیمانان محلی اش در خلیج فارس عمدتا عربستان و امارت متحده عربی و اسرائیل تحت فشار بوده است که خط قرمزی برای

دخالتهای رژیم در منطقه کشیده شود. با کشتن قاسم سلیمانی و تهدید به اقدام نظامی شدید تاکنون رضایت عمومی را برای این کمپ بوجود آورد!

اما این سؤال معتبر است که چرا جمهوری اسلامی در چند ماهه اخیر بر شدت حملاتش چه بطور مستقیم و چه از طریق نیروهای نیابتی اش در منطقه علیه آمریکا را افزایش داده است؟ آیا فقط با مسئله محاصره شدید اقتصادی یا خروج ترامپ از برجام در سال ۲۰۱۸ قابل توضیح است؟

از نظر من نه تشدید محاصره اقتصادی و نه خروج ترامپ از برجام دلیل اصلی تحریکات جمهوری اسلامی علیه آمریکا در منطقه نیست! جمهوری اسلامی بالغ بر ۱۵۰ میلیارد دلار پول از قبل امضای معاهده برجام دریافت کرد. محاصره اقتصادی از سال ۲۰۱۵ عملا برداشته شد. هنوز اتحادیه اروپا، چین و روسیه پایبند برجام هستند. ژورنالیست نوکر و خود دستگاه عریض و طویل تبلیغی رژیم، مشکلات کنونی دامنگیر مردم را به تحریمها منتسب میکنند. ما به شدت با تحریمهای اقتصادی در هر سطحی مخالفیم و تحریمهای اقتصادی را به عنوان سلاح کشتار جمعی علیه مردم میدانیم! در نتیجه باید پشت پرده تحریکات جمهوری اسلامی را جای دیگری جستجو کرد! از دیماه ۱۳۹۶ رابطه بین مردم و رژیم تغییر بنیادی کرده است. مردم در بیش از ۱۰۰ شهر به مدت ۱۰ روز علیه کل بنیان رژیم اسلامی به میدان آمده اند. سیاست پشت شعار "اصلاح طلب اصول گرا، دیگه تموم ماجرا" خط بطلانی بر کل جناح بندی های رژیم اسلامی کشید و جبهه نبرد اصلی را ترسیم کرد. یا با رژیم هستید یا خواهان سرنگونی انقلابی!

اما این رعد و برق در آسمان بی ابر نبود. رژیم بطور واقعی با بحران های مزمز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مواجه است و راه برون رفتی با این ساختار سیاسی-ایدئولوژیک برایش متصور نیست. معمولا رژیمهایی که با بحران مشروعیت در داخل کشور مواجه میشوند تلاش زیادی میکنند که ناکارآمدی خود را به بیرون مرزها سوق دهند. رژیم برای مدتی توانست روی خطر "سوریه ای شدن" مانور بدهد و اینجاست به قهرمان سازی از سلیمانی روی می آورد! اما با شکست خلافت داعش در عراق و سوریه معضلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی مردم دوباره سرباز کرده است. ممکن است توده وسیع مردم برای مدتی از سر پرآگماتیسیم صورت مسئله کذایی "امنیت" را از رژیم های خودکامه قبول کرده باشند اما خیزشهای انقلابی در میدان التحریر بغداد و لبنان و قیام آبان ماه نشان داد رژیم روی بستری شنی دیوارش را بنا کرده بود. جوانان عراقی و لبنانی علیه فرقه گرایی مذهبی و قومی به میدان آمده اند و خواهان کوتاه شدن دست میلیشای قومی-مذهبی در عراق هستند. شعله های اعتراضات جوانان انقلابی در عراق و لبنان با افزایش ۳۰۰

کشتن قاسم سلیمانی و قیام آبان ماه...

درصدی بنزنین با قیام آبانماه مردم ایران علیه رژیم در هم آمیخته شد. رژیم در عراق توسط میلیشای حشد الشعبی و به فرماندهی قاسم سلیمانی دست به کشتار وسیعی زده اند و تاکنون هزاران نفر را مجروح و سر به نیست کرده اند. قیام آبانماه در ایران با وحشیانه ترین شیوه و کشتار بیش از ۱۵۰۰ نفر مردم معترض و جوانان انقلابی سرکوب شد. در چنین شرایطی رژیم به مزدورانش برای دامن زدن به تنش بین رژیم و آمریکا دستور داده بود برای حفظ بقای خود باید کاری بکنند. آتش زدن دفاتر و مقرهای حشدالشعبی در عراق آغاز پایان حضور رژیم در عراق را تصویر میکرد. این نیروها برای منحرف کردن اذهان عمومی دست به حمله راکتی به پایگاه "کی ۱" در کرکوک زدند. حمله به سفارت آمریکا در بغداد اجزای دیگر این استراتژی بود که قاسم سلیمانی به نیابت از کل رژیم در حال اجرای آن بود. فرستادن سلیمانی به لبنان و سوریه و عراق نه در قالب "هیئت دیپلماتیک" بلکه تماما برای هماهنگی در منحرف کردن اذهان عمومی در این کشورها به مقابله نظامی با آمریکا بود.

کشتن قاسم سلیمانی همراه با ابو مهدی المهندس نفر دوم حشد الشعبی توسط آمریکا تا اندازه ای زیادی سناریو رژیم برای وقفه در اعتراضات برحق مردم عراق و ایران را بوجود آورده است. تشیع جنازه این دو نفر در شهرهای عراق و ایران و تحریک احساسات عقب مانده ملی و مذهبی پرده دیگری از سناریو رژیم در این اتفاق بود. رژیم موفق شد از یک ضد قهرمان و از یک جنایتکار جنگی که دستش آغشته به خون جوانان منطقه از افغانستان تا یمن است یک "قهرمان ملی" بسازد. ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی انگار هویت گم شده اش را در قامت فرمانده جنایتکار سپاه قدس یافته است که شغلش آدم کشی در خاورمیانه بود. کسانی را از خلوتگاهشان در دفاع از "سردار ملی" بیرون آورده است که چپ پرو غرب سالهاست طرح نزدیکی را با آنها گذاشته است. رضا پهلوی چهره شاخص این طیف است که لام تا کام چیزی تاکنون نگفته است و شاید هم حرف دلش را از زبان اردشیر زاهدی آخرین وزیر دربار و دامادش زده باشد که از "سرباز وطن" قاسم سلیمانی در بی بی سی فارسی تمجید کرد. سلبریتی ها و "هنرپندان" دربار رژیم اسلامی گوی سبقت از این خلسه عقب مانده ملی- مذهبی دفاع از قاسم سلیمانی از همدیگر ربوده اند. همه خواهان انتقام بودند. همه کفچرانی هایشان را با خامنه ای یکی کرده اند. همه یادشان رفت که همین رژیم قاسم سلیمانی و خامنه ای و روحانی و خاتمی بالغ بر ۱۵۰۰ نفر از جوانان همان مملکت را در یک چشم برهم زدن کشتار کرده اند.

فرهنگ عزاداری و مرده پرستی یکی از شاخص های اصلی ناسیونالیسم عظمت طلب و شیعه گری در ایران است و رژیم توانست روی احساسات عقب مانده این بخش از مردم سرمایه گذاری کند و قول "انتقام سخت" از زبان "آقا" داده شد. سرانجام کاری باید انجام میدادند. تا هم دل شکسته رضا پهلوی و دولت آبادی و کارکنان بی بی سی و هم دل خامنه ای و سعید لیلان و روحانی را همزمان خوش کنند! باید اقتدار پوشالی خود را به نمایش می گذاشتند. باید به مردم ایران نشان میدادند که

هنوز قدرت سرکوب را دارند. خیلی سبک و سنگین کرده اند با این وضعیت شکننده اقتصادی و سیاسی که دارند بهترین گزینه شاید پرتاب چند موشک بود!! این استراتژی اصلی "محور مقاومت" از افغانستان تا فلسطین است!

سرانجام طبق صحبت های عادل عبدل مهدی نخست وزیر عراق قبل از موشک پرانی، به عراق و نیروهای آمریکایی اطلاع داده شد که بامداد چهارشنبه حمله ای محدود به پایگاه نظامیان آمریکا در "عین الاسد" در استان الانبار انجام خواهد شد. و دیگر تکرار نمیشود! همه ما از توان پوشالی نیروهای نظامی رژیم با خبر هستیم! ترامپ هم از نتیجه کار راضی بود و خدایش را سیاس گذار شد که کسی در این آتش بازی محدود آسیب ندیده است. خامنه ای آنرا بعنوان "پیروزی" و "سیلی سخت" به خورد مزدوران رژیم داد. از سخنگوی نیروهای مسلح رژیم تا رهبر و رئیس جمهور و وزیر خارجه اعلام کرده اند که "انتقام گرفته شد". و ما خواهان جنگ نیستیم! اما این به معنی پایان مناقشه آمریکا و رژیم نیست!

و حال بعد از یک هفته پر تنش و عر و تیزهای طرفین و پایان مناسک عزاداری همه در حال شمردن دستاوردهای خود هستند! این زد و خورد دو دولت ارتجاعی آمریکا و رژیم اسلامی قدمت ۴۰ ساله دارد. سیاست رژیم که توسط خامنه ای اعلام شده است "نه جنگ و نه مذاکره" است. رژیم کماکان تلاش میکند فضای جنگی را با تحرکات ایدایی توسط عوامل مزدورش در منطقه ادامه دهد. ترامپ دربردار دنبال مذاکره و قرارداد جدید است. معمولا در سیاست بین دولتها ناممکن وجود ندارد!

اپوزیسیون راست و در راس آنها رضا پهلوی از هر زمان دیگری بی آبروتر شده اند. طیف هنرمندان و سلبریتی های ایرانی هم وضع مناسبی نخواهند داشت. همزمان با کشتن قاسم سلیمانی مایک پمپئو به وزارت خارجه آمریکا دستور داده است که دیپلماتهای آمریکایی نباید با پنج گروه ایرانی اپوزیسیون شامل: مجاهدین خلق، شورای گذار، الاحواز، سازمان زحمتکشان مهدی و جنبش آذربایجان جنوبی در تماس باشند.

اما این مناقشه نیروی سومی دارد که مردم آزادیخواه ایران علی العموم و طبقه کارگر علی الخصوص است که منفعتی در این کشمکش ارتجاعی ندارند در همان حال جمهوری اسلامی را نمیخواهند! رژیم خوب میداند که مناسک عزاداری و تحریک احساسات عقب مانده ملی و مذهبی مردم بیشتر از ۴۰ روز دوام نخواهد آورد! قرار است در بودجه سال آینده ۱۵ درصد به حقوق کارگران و کارکنان دولت اضافه شود در همان حال قید شده است که دولت ۱۰ درصد مالیات از حقوق آنها برداشت خواهد کرد. قرار است از فروردین ماه سال ۱۳۹۹ هفت درصد قیمت آب و برق و گاز اضافه شود. چشم اندازی برای بهبود اوضاع اقتصادی مردم وجود ندارد. در نتیجه صورت مسئله سرنگونی رژیم اسلامی که در دیماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ عروج کرد کماکان خطر اصلی و در کمین حاکمیت رژیم اسلامی است که با قدرت بیشتری دوباره به میدان خواهد آمد. رژیم تمام کارتهایش را بازی کرده است. سرنگونی انقلابی رژیم و انقلاب کارگری تنها راه ممکن برای خلاصی از ماجراجویی های رژیم در ایران و منطقه است. باید سازمان این امر مهم را در داخل ایران ساخت. بیش از هر زمانی نیاز به سازمان و تشکیلات حزب کمونیستی- کارگری در ایران است.

الاکنگ عزاداران ایرانی - اسلامی

سعید یگانه

با مرگ قاسم سلیمانی جنایتکار، تنها رهبران جمهوری اسلامی، خیل مفتخوران و مدافعان بیت امام عزادار نشدند، خیل ناسیونالیستها و میهن پرستان و ملی اسلامیه‌های نوکرسفت نیز به صف عزاداران پیوستند و در سوگ "سردار ملی" و "سرباز میهن پرست" یکی از چهره های "منفور و آدم کش" نظام اسلامی عزا گرفتند و خاری بر دلشان نشست. مرگ قاسم سلیمانی تنها جمهوری اسلامی و مدافعان اسلامی سیاسی را آچمز نکرد، تنها خامنه ای و خیل آخوند را به گریه نینداخت، بلکه دل ناسیونالیستها و ملی گرایان پرو غرب و طرفدار سلطنت را نیز به درد آورد. احساسات ناسیونالیستی و میهن پرستی آنان به جوش آمد و در ثنای "سردار ملی" و "فرزند شایسته ایران" تعلق خاطر خود را به جبهه اسلام و ارتجاع به نمایش گذاشتند.

با مرگ سلیمانی خاری بر دل دولت آبادی نشست و عزادار شد، مسعود بهنود از سکوت خردمندانه شاهزاده در ماجرای مرگ یک "سردار ایرانی" سپاسگزار بود و اردشیر زاهدی در غم از دست دادن این "سرباز دلاور ایران زمین" گوی سبقت را از همه ربود. آینده نگری و عشق سودای خزیدن به قدرت رضا پهلوی را تسلیم به سکوت کرد. او ترجیح داد سکوت کند تا هم ترامپ را با خود داشته باشد و از موهبت دولت امریکا برخوردار باشد و هم ارتش و سپاه را برای روز مبادا از خود نرجاند. اسلام و ناسیونالیسم دو روی یک سکه اند. مرگ قاسم سلیمانی تلاقی اسلام و ناسیونالیسم و جشن آشتی اسلام و سلطنت که البته پدیده جدیدی در تاریخ تحولات اجتماعی ایران نیست، اما اینبار بسیار زمخت و تهوع آور است. در سوگ و عزاداری کسی که دستش به خون هزاران انسان در داخل و بیرون مرز آغشته است، چهره ای منفور و دست راست خامنه ای. اما چه باک، ایرانی است و از ایران زمین و خاک پاک وطن در برابر "اجانب" دفاع کرده است.

شرم آور است، به ویژه اینکه بعد از خیزش انقلابی آبانماه، حمام خونی که برادران و همقطاران سلیمانی قاتل به دستور خامنه ای جنایتکار به راه انداختند، ۱۵۰۰ نفر از جوانان "ایرانزمین" را با نهایت قساوت و بیرحمی کشتند و حتی اجازه خاک سپاری به آنها ندادند، به سوگ این سردار جنایتکار بنشینند و از آن قهرمان بسازند. نه تنها این، آقایان به خوبی مطلعند که قاسم سلیمانی به عنوان یکی از سرکرده تروریستها در منطقه عامل کشتار هزاران انسان در کشورهای سوریه و عراق بوده و در دو ماه گذشته با آغاز خیزش مردم در شهرهای عراق صدها جوان به دستور سلیمانی و توسط عواملین مرتجع و جنایتکار خود در عراق کشته و زخمی شدند. شرم آور است که چشم بر این واقعیات تلخ ببندند و از این "سردار جنایتکار" قهرمان بسازند.

"خامنه ای در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی خطاب به مردم گفت، "عیب ندارد شما مخالف جمهوری اسلامی هستید، بیائید به خاطر ایران

در انتخابات شرکت کنید و رای بدهید". این هم آنروی سکه ناسیونالیسم با روکش اسلامی و ارزش مصرف آن برای حفظ حاکمیت.

کشتن قاسم سلیمانی ضربه سنگینی به جمهوری اسلامی وارد کرد. اما در عین حال فرجه ای برای جمهوری اسلامی



ایجاد کرد که از همه توان و امکانات خود با سازمان دادن تبلیغات وسیع حول مرگ قاسم سلیمانی، با بسیج و حزب الله و مردم فریب خورده، با راه انداختن کارنوال عزاداری و چرخاندن تابوت "سردار اسلام" با زور و تهدید و تحریک احساسات اسلامی نمایش قدرت از خود نشان دهد و وحشت ایجاد کند و هر چند موقت مرهمی بر دردهای بی درمان و بحران های شکننده خود بمالد و به درجه ای فشار اعتراضات و مبارزات مردم بر خود را کاهش دهد. به عنوان اهرم فشاری جهت بده و بستان و معامله در مناسبات منطقه ای و جهانی از آن استفاده کند.

اما برای مردمی که از فقر و فلاکت و اختناق به تنگ آمده و در خیزش انقلابی آبانماه لرزه بر اندام حکومت جهل و سرمایه انداخت، برای مردمی که در شهرهای عراق پایه های جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی را مورد تعرض قرار داده و پایگاههای جاسوسی و ترور آنها را به آتش کشیدند و حتی اجازه ورود جنازه مهدی المهندس دستیار قاسم جنایتکار به شهر ناصریه را ندادند، تاثیر آن زود گذر خواهد بود و جمهوری اسلامی را از منگنه تعرض و مبارزات مردم نجات نخواهد داد.

۴۰ سال سرمایه گذاری و صرف هزینه های هنگفت برای سازمان دادن نیروهای ترور و سرکوب و جنایت، تولید آخوند و مسجد و خرافه مذهبی در درون و برون مرزها توسط رژیم و قاسم سلیمانیها برای چنین روزهایی بود. تقابل با چنین رژیمی بی تردید هزینه سنگینی برای مردمی که قصد سرنگونی رژیم اسلامی را دارند خواهد داشت، اما بی تردید او را از مرگ حتمی نجات خواهد داد. تاریخ مصرف پروپاگاندا و عزاداری حول مرگ قاسم سلیمانی بزودی به پایان خواهد رسید و با خوابیدن این گرد و غبار مسائل واقعی جامعه و صورت مسئله اصلی میان مردم سرنگونی طلب و جمهوری اسلامی دوباره به صحنه خواهند آمد.

بگذار دولت آبادی های پلاستیکی و خیل ملی - اسلامیه‌های نوکر صفت و نان به نرخ روز خور و آیتاله بی بی سی سیایه بر تن کنند و در سوگ قاسم سلیمانی به عزا بنشینند. اگر به یمن اختناق اسلامی هنوز نفسی برای کشیدن دارند و خودی نشان دهند، با رفتن رژیم عمر آنها نیز در این شکل و قواره به پایان خواهد رسید. بگذار ناسیونالیستها و سلطنت طلبان از سردار جنایتکار قهرمان و اسطوره بسازند، اما قهرمان واقعی اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و جوانان و زنان عاصی هستند که نفرت عمیقی از جمهوری اسلامی دارند و میروند که طومار استبداد و اختناق و استثمار را برچینند. آبانهای دیگری در راه است. جمهوری اسلامی جان سالم به در نمیرد.

۹ ژانویه ۲۰۲۰

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

کارناوال قاسم سلیمانی

پیروزی یا شکست؟

سیوان کریمی

کشته شدن قاسم سلیمانی توسط آمریکا بار دیگر فضایی را برای جمهوری اسلامی بوجود آورد تا زیر سایه آن بتواند کارناوال عزاداری برگزار کند. قاسم سلیمانی هر اندازه که وزنه سنگینی در سیاست خارجی رژیم و مداخلات تروریستی‌اش در منطقه داشته است، مرگ او هم در وضعیت کنونی جامعه به عنوان یک فرصت مغتنم برای جمهوری اسلامی به شمار میرود تا علیه جامعه معترض فضای دیگری ایجاد کند. این فضا را باید در تقابل اعتراضات چند ساله کارگری اخیر، دیماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ دانست که جمع بندی فشرده آن سرنگونی جمهوری اسلامی است.

همه رسانه های جمهوری اسلامی اعم از دو جناح آن تا حواشی حکومت به همراه امثال بی بی سی مدام از "حضور میلیونی مردم" در مراسم تشییع قاسم سلیمانی گفتند و نوشتند. حتی تعدادی از "کارشناسان" این رسانه ها، میزان حضور مردم را با میزان حضور در مناسبت مرگ خمینی مقایسه کردند. جریانات پرو رژیم هم سنگ تمام گذاشتند و هر جا که حضور پیدا کردند سنگ این جنایتکار را به سینه زدند. سوال این است که این تصویر چه مقدار واقعی است؟

دستگاه عریض و طویل تبلیغات رژیم اسلامی همواره تلاش میکند از هر دریچه‌ای به جامعه بگوید که رژیمی باثبات با پایه مردمی است. چهل سال سیاه پوشیدن و عزاداری و ترویج این فرهنگ در جامعه باید یک جایی ماحصل خود را نشان دهد. کجا بهتر از مرگ عزیزترین فرد خامنه ای که در طول هفت سال گذشته مدام از "رشادتهای" وی در صدا و سیما و رسانه‌ها داستانها ساختند. جمهوری اسلامی برای پیشبرد این تبلیغات نیاز به بسیج نیرو داشت. جامعه ایران هفته ها قبلتر علیه این سیستم به میدان آمده بودند و با گلوله جواب گرفت. تنها راه پیشروی جمهوری اسلامی بسیج نیروی وابستگان خود بود که بتواند مراسمی آبرومند را برای قاسم سلیمانی برگزار کند. جمهوری اسلامی همیشه حدود بیست درصد از جامعه (کم یا بیشتر آن تفاوتی نمیکند) سنتی و مذهبی را همراه خود دارد که نیروهای سرکوبگر نظامی و انتظامی را هم شامل می شود.

با فرض نادرست حضور میلیونی در این مراسمات که نهایتاً به پنج میلیون هم نمی رسد، نشان می دهد که کمتر از ده درصد بدنه جمهوری اسلامی با این مراسمات همراه بود. این اعداد و ارقام وقتی معنی پیدا می کند که جمعیت ۸۰ میلیونی را ببینیم. این یک شکست دیگر برای جمهوری اسلامی در بهترین فرصت ممکن بود. در چهار شهر و با حضور ۵ تا ۶ میلیون از بدنه سنتی آن، هر قدر هم بی بی سی داد بزند باز هم صدای شکست جمهوری اسلامی به گوش میرسد.

حتما بخشی از این شرکت کنندگان هم مردمی هستند که تحت تاثیر تبلیغات رژیم اسلامی قرار گرفته‌اند. بخشی ناسیونالیستهائی هستند که سلیمانی را "فرزند ایران" می دانند و برایش به سوگ نشستند. این موارد غیرقابل انکارند. بخشی دیگر کارمندان ادارات، دانش آموزان مراکز آموزشی و غیره هستند که بزور بخشنامه تعطیل شدند و عده دیگری



را نیز با پرداخت هزینه دو ماهه برخی اقلام بزور به کارناوال عزاداری حکومتی کشاندند. اما اگر ملاک حضور مردم در این مراسمات باشد، چرا فقط چهار شهر، آنهم شهرهایی با جمعیت بالا؟ قاسم سلیمانی را باید به کردستان می آوردند تا ببینند چه اندازه مورد نفرت مردم است. کسی که پلهای ترقی را با کشتن مردم کردستان برای خود ساخت تا به این درجات برسد.

قیام آبانماه امسال هرچند با سرکوب رژیم اسلامی روبرو شد، اما سنگ محک واقعی برای ارزیابی رژیم اسلامی بود. قاسم سلیمانی می گوید برای حفظ جمهوری اسلامی، ۱۵۰۰ نفر سهل است، ده میلیون انسان را هم می کشیم. در ۲۹ استان مردم به خیابان آمدند و علیه وضع موجود، علیه فقر و گرانی و رژیم اسلامی مبارزه کردند و در شهرهایی هم دست به سنگربندی زدند. از آبان تا به امروز جمهوری اسلامی هیچ فرصتی برای ابراز وجود پیدا نکرده بود. حتی ۹ دی که یک دهه است رژیم بر آن می کوبد، آنقدر بی رونق بود که از کنارش رد شدند. هنوز کبودی شکنجه ها باقی است. هنوز خانواده ها داغدارند. هنوز جوانان توسط رژیم ربوده شده وضعیشان مهیم است و هنوز جوانانی این گوشه، در نیزاری، در سدی و خرابه ای پیدا می شوند. سلیمانی سهل است، مرگ خامنه ای هم تغییری در ارزیابی قیام کنندگان آبان بوجود نمی آورد. این نمایش و کارناوال برای سلیمانی، تلاشی بود که جامعه معترض ایران را به حاشیه ببرد. تلاشی ناموفق که نتیجه آن شکستی دیگر برای جمهوری اسلامی بود.

بگذار گرد و خاک بخوابد

این فضای ایجاد شده توسط رژیم اسلامی نهایتاً چند روز طول می کشد. آنها از آسیاب رسانه های جمهوری اسلامی می افتند. این ضد قهرمان هم با نام گذاری این خیابان و آن ورزشگاه به تاریخ می پیوندند. سفره خالی را چه می کنید؟ وضعیت برای مردم زحمتکش جامعه و طبقه کارگر آن همانند گذشته و حتی بدتر است. در بر همان پاشنه خواهد چرخید. اعتراضاتی که علیه جمهوری اسلامی و به خاطر گرانی جرقه آن زده شد، کماکان ادامه خواهد داشت. نه مرگ سلیمانی و نه هیچ جنایتکار دیگری نمی تواند در دراز مدت تغییری در مبارزات مردم بوجود آورد و ورق را به نفع رژیم برگرداند. این رژیم رفتنی است و این کارناوالها هم چیزی از اصل موضوع کم نمی کند. میدان واقعی برای هر برداشتی از جمهوری اسلامی، روند مبارزات مردم است. آبانماه نشان داد که رژیم در لبه پرتگاه است.

ژانویه ۲۰۲۰

آزادی، برابری، رفاه!

شبح کمونیسم و هراس ملی - اسلامی ها

در حاشیه ۱۶ آذر

آذر ماجدی

"روی سخن من در حقیقت با دانشجویانی برخاسته از قشر محروم جامعه است که با زحمت و رنج به دانشگاه راه یافته‌اند و به دلیل خاستگاه طبقاتی خود مستعد چپ‌گرایی لنینیستی هستند. از این قشر از دانشجویان درخواست می‌کنم که به سرنوشت جریان چپ مارکسیستی در سده اخیر در ایران نیک ببینند. به واقع مارکسیست‌ها با جذب دانشجویان مستعد در تمام صحنه‌های مبارزه در حدود صد سال گذشته حضور فعال داشته‌اند و قربانی داده‌اند، اما هنگام پیروزی و تقسیم قدرت نخستین قربانی بوده‌اند! چپ‌ها این سرنوشت را عمدتاً به بی‌رحمی و بدسگالی نیروهای مخالف خود نسبت می‌دهند، اما واقعیت این است که در مارکسیسم ایرانی عناصری وجود دارد که این سرنوشت را برای آنان محتوم می‌کند!

مارکسیست‌های ایرانی رویایی از برابری طبقاتی در ذهن دارند که در این دنیا و بنا به سرشت آدمیزاد یا قابل تحقق نیست و یا تحقق آن در گرو سرکوب و حذف و معدوم کردن جمع کثیری از اقشار و طبقات دیگر است. به همین علت احزاب و گروه‌های چپ ایرانی درست در سر بزنگاه‌های تاریخی که برای گرفتن قدرت خیز برمی‌دارند، با ائتلاف گسترده‌ای از نیروهای مخالف خود روبرو می‌شوند و چون ساز و کار دمکراتیک را نیز به عنوان پدیده‌ای بورژوازی ابزار مناسبی برای حل اختلاف نمی‌بینند، بعضاً دست به سلاح می‌برند و موجب نابودی خود و منابع انسانی و مالی کشور می‌شوند...

کمونیست‌های کارگری می‌ندارند که آینده ایران متعلق به پروتاریای مورد نظر آنان است و با همین وعده، تعدادی از جوانان را به سوی خود جذب می‌کنند. اما کسی که کمترین واقع‌بینی را از شرایط ایران و جهان داشته باشد، می‌داند که اصولاً چنین خبری نیست و به فرض تغییر و تحولی بنیادی در ایران، این نیرو به همان ترتیبی که گفته شد، نخستین قربانی آن است! کاش دانشجویان مستعد ما تاریخ این سرزمین را تکرار نکنند!"

توجه کنید! این آقا دکتر آخوند مسلک می‌گوید: کمونیست‌ها اولین دسته‌ای هستند که قربانی می‌شوند برای اینکه (۱) یک رویای غیرقابل تحقق در سردارند؛ (۲) بخش اعظم جامعه با ایده‌های برابری طلبانه کمونیست‌ها مخالفند و جلوی آنها می‌ایستند و آنگاه کمونیست‌ها که اعتقادی به دموکراسی ندارند، دست به اسلحه می‌برند و خود را نابود می‌کنند! وگرنه بقیه جریان‌ها از جمله رژیم اسلامی با تمام ارازل و اوباش جنایتکارش و رژیم سابقی‌ها به دموکراسی احترام می‌گذارند و قصد کشتار کمونیست‌ها را ندارند! جل الخالق! از این وقیح‌تر می‌توان بود؟ چگونه این ملی - اسلامی به دفاع از جمهوری اسلامی و همچنین رژیم سابق بلند شده است و گناه کشتار و سلاخی کمونیست‌ها در تاریخ ایران را نه برعهده دولتهای سرمایه‌داری و استثمارگر و سرکوبگر، بلکه به گردن خود کمونیست‌ها می‌اندازد.

دوم، پیمان عارف، یک مرتجع ملی - اسلامی که تحت رژیم اسلامی که هر نوع ترقیخواهی، آزادیخواهی و اندیشه آزاد را با ضرب اسارت، شکنجه و اعدام خاموش کرده است، خود را "روشنفکر لیبرال" می‌خواند؛ واپسگرا و عقب‌مانده آخوند مسلک با وقاحت اعلام می‌کند که جای حیرت است که جمهوری اسلامی در قبال بنر نئولیبرالیسم هیچ تحرکی برای سرکوب این دانشجویان انجام نداده است و سپس با لحنی پرطمطراق به "تحلیل" این عدم سرکوب می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که کمونیست‌ها همسو با رژیم هستند.

"واکنش به پلاکارد مخالفت دانشجویان چپ‌گرای دانشگاه تهران با نئولیبرالیسم و اعلان جنگ به آن در حد تعجب و لبخند باقی ماند و کسی نرسید دلیل مدارای حاکمیت دین‌سالاری که حتی در مسأله‌های چون حجاب اجباری نیز حاضر به کوتاه آمدن نیست با یک جریان

۱۶ آذر مانند بمب در جامعه منفجر شد. چپ و راست در رابطه با این رویداد تحلیل دادند و اظهار نظر کردند. نیروهای کمونیست از این واقعه به هیجان آمدند؛ ما اعلام کردیم که ۱۶ آذر یک نقطه عطف سیاسی بود. جمهوری اسلامی بر این توهم بود که حمام خون آبانماه جامعه را مرعوب کرده و مردم بپاخاسته و طبقه کارگر را عقب نشانده است؛ بر این تصور بود که حجاب اختناق دگر بار با سیاهی کامل بر سراسر جامعه سایه افکنده است و جامعه برای مدتی در سکوت مرگبار فرو خواهد رفت. زهی خیال باطل!

۱۶ آذر تمام این توهمات و تصورات را فرو پاشید؛ ۱۶ آذر نه تنها یک دفاع تمام‌قد از خیزش مردم بجان آمده و طبقه کارگر، بلکه همچنین یک اعلام جرم رسا علیه رژیم در قبال کشتار و سرکوب خونین آبانماه بود. جریان‌ها دست راستی رژیم چنجی در برابر شعارهای رادیکال دانشجویان، بویژه شعار علیه جریان‌ها راست ضد انقلابی، رو ترش کردند؛ جریان‌ها ملی - اسلامی، اکثریتی - توده‌ای و برخی جریان‌ها باصطلاح چپ روی شعار "سرنگونی نئولیبرالیسم" که بر بنری در دانشگاه تهران نوشته شده بود مدتها تمرکز کردند و به بحثهای کشاف و بی حاصل در مورد چرایی این شعار، درست بودن یا انحرافی بودن آن پرداختند و کوشیدند جنبش انقلابی و آزادیخواه دانشجویی را بیربط، انحرافی یا حتی "خط‌امامی" قلمداد کنند.

ما مفصلاً این جریان‌ها را نقد کرده ایم و از حرکت انقلابی، آزادیخواهانه و شکوهمند دانشجویان دفاع نموده‌ایم. بدنبال برخوردهای اولیه دو اصلاح طلب حکومتی بشکلی زشت و شنیع از سرکوب کمونیسم و کمونیست‌ها سخن گفتند. جا دارد به افاضات نوع رژیمی این دو ملی - اسلامی نیز برخورد شود. این دو نفر سابقه زندان هم در کارنامه‌شان دارند و با اتکاء به آن می‌کوشند نظرات شدیداً راست خویش را موجه و مردم پسند جلوه دهند. اینها از دو زاویه، اما به یکسان وقیح به مسأله سرنگونی چپ‌ها و کمونیست‌ها در دانشگاه می‌پردازند. یکی با "دلسوزی" از کمونیست‌ها می‌خواهد که برای اجتناب از سلاخی شدن از کمونیسم دست شویند و دیگری اعلام می‌کند که عدم سرکوب دانشجویان کمونیست در ۱۶ آذر همسویی آنها با رژیم اسلامی است. این مواضع آنچنان وقیح است که فقط در حاکمیت رژیم جنایتکار رژیم اسلامی می‌توان ژست "مبارز" گرفت و این چنین صریح از سرکوب کمونیست‌ها سخن راند.

اول، احمد زید آبادی، بچه آخوند ملی - اسلامی که یکی از مباحثات مبارزه با کمونیسم و کمونیست‌ها است، در سخنانی برای تعدادی دانشجویان، با ژست "دلسوزی" صریحاً خطاب به دانشجویان کمونیست اعلام کرده که از کمونیسم دست بردارید چون در ایران کمونیست‌ها همواره مبارزه کرده‌اند و همیشه اولین دسته‌ای بوده‌اند که قربانی شده‌اند! و دلیل این سلاخی را "نقص" مارکسیسم کمونیست‌های ایرانی اعلام کرده است!

شیخ کمونیسٹ و ہراس ملی - اسلامی ہا

در حاشیہ ۱۶ آذر ...

چپ‌گرای دانشگاهی چیست؟

ایشان ناراحتند کہ جمهوری اسلامی بہ مراسم ۱۶ آذر یورش نبرده و این جوانان را اسیر و شکنجہ نکرده است. گویی دانشجویان و کارگران و فعالین کارگری کہ اسیر و شکنجہ شدہ اند برای ایشان کفایت نمی کند.

و آنگاہ بہ یک کشف تئوریک محیرالعقول می رسد:

"واقعیت این است کہ از منظر هستی‌شناسانہ، گفتمان‌های دین‌سالار با گفتمان‌های برابری‌خواہ مشکل چندانی ندارند و چہ در جہان اسلام و چہ در جہان مسیحیت، عموماً بہ راحتی بہ ترکیب‌های قدرتمندی از دین‌سالاری و برابری‌خواہی دست یافته‌اند... نقطہ مقابل موقعیت دین‌سالار اتفاقاً گفتمان لیبرال است و ہر آنچہ غیر از این باشد آدرس غلط است، آدرس غلطی کہ اتفاقاً بہ شدت بہ کار روحانیون حاکم بر ایران می‌آید و قطعاً بار دیگر بہ آن خوشامد خواهند گفت؛ چنانکہ بیش از یک دہہ پیش گفتند."

این مارکسیسم کمونیسٹ ہای ایران نیست کہ نقص دارد و بہ سلاخی کمونیسٹ ہا منجر می شود؛ این ماہیت سرمایہ داری خشن با استثمار وحشیانہ جامعہ ایران است کہ بعلت نیاز بہ داشتن طبقہ کارگر "ارزان و خاموش" یک بورژوازی و ہیات حاکمہ از بیخ و بن جنایتکار را بر قدرت می نشانند تا ہر گونه اعتراضی را شدیداً سرکوب کند. اگر صدہا ہزار کمونیسٹ در تاریخ شصت سالہ اخیر اسیر، شکنجہ و اعدام شدہ اند بعلت این نیاز پایہ ای نظام سرمایہ داری و نہ "حرص و ولع سرشت انسان" است. فقط در چنین جامعہ ای کہ ہر نوع شعور و اندیشہ آزاد و تفکر عمیق را قربانی می کند، می توان این چنین بیسواد، واپسگرا، پسقراول بود و این چنین ادعای روشنفکری و تئوریسین بودن داشت.

این تلاش و ہدف کمونیسٹ کارگری است کہ این بساط را برچیند؛ پایہ های استثمار و حرص و ولع سود را متلاشی کند؛ جامعہ ای بسازد کہ در آن نہ سود و پول، بلکہ انسان دوستی و رفاہ و شکوفایی شہروندان منبع تحرکش باشد. جامعہ ای بدون طبقات کہ آزادی، برابر و رفاہ همگان را تامین و تضمین می کند و لذا بساط تاریک اندیشی و خرافات را نیز جمع می کند.

اعلامیہ حزب حکمتیست

واپسگرایان تسلیت گو

نمودهای جنبش کپک زدہ ملی - اسلامی

با کشتہ شدن قاسم سلیمانی قاتل، کہ دستانش بہ خون صدہا ہزار انسان از کودک و نوجوان تا سالخورده نہ فقط در ایران بلکہ در کل منطقہ آلودہ است، جنبش مرتجع ملی - اسلامی عزادار شد. عده ای مزدور نان بہ نرخ روز خور بہ نام "ہنرمند و سلبریتی" بہ خیل عزاداران رژیم پیوستند و در پیام‌های تسلیت‌گویی گوی سبقت از یکدیگر می‌ربایند. این کاسہ لیبسی در ہر شرایطی شنیع و تہوع آور است؛ اما بویژہ پس از حمامخون آبنامہ کہ رژیم جنایتکار سلیمانی‌ها بیش از ہزار و پانصد انسان را بہ قتل رساند و ہنوز ہزاران نفر تحت شکنجہ اند، این عمل گندیگی و کاسبکاری این "صنف و فرقہ" را ہر چہ بیشتر بنمایش میگذارد.

واپسگرایانی کہ خود را "روشنفکر" می‌نامند؛ بی استعدادہای جبونی کہ بہ یمن وجود یک استبداد خونین و قتل و عام انسان و انسانیت، آگاهی و خلاقیت، صفت "ہنرمند و روشنفکر" را یکدک می کشند؛ مزدورانی کہ برای منصب و مقام، پول و ثروت بہ دستبوسی ہر جلاذ و دزدی بہ صف می‌شوند؛ این جماعت نمودہا و سمبل‌های جنبش متعفن ملی - اسلامی اند. اینہا را باید شناساند و افشا کرد.

"این صنف، این فرقہ، یک پبیدہ مردانہ، ملی، اسلامزده، تمدن ستیز، گذشتہ پرست، سیاہ پوش، ضد علم و آخوند- مسلک و کلاہ مخملی‌آب است. سنتی است کہ فقط بہ اعتبار اختناق آریامہری و اسلامی و بستہ بودن چشم و دست و دہان مردم و تکفیر شعور در آن مملکت تا امروز دوام آورده است." (منصور حکمت، ماہوارہ و آل احمدہای پلاستیکی) این توصیف از این جماعت کاسہ لیبس چقدر درست و عمیق است.

عمر این صنف کوتاہ است. با سرنگونی جمهوری اسلامی اینہا نیز باید یا بہ دنبال یک سوراخ موش بگردند یا رنگ و گریم عوض کنند؛ تنہا کاری کہ در آن بسیار ماہر و ہنرمندانند. آنچنان بی مایہ، سبک فکر، خام‌اندیش و بخود مشغول‌اند کہ ہنوز صدای مردم بپاخاستہ و آزادیخواہ را نشنیدہ اند؛ ہنوز مشت‌های گرہ کردہ کارگران را ندیدہ اند؛ ہنوز فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی را کہ از گوشہ و کنار جامعہ بلند می شود بہ گوش نگرفته‌اند. اکنون بہ عزاداری "سردار شہیدشان" نشستہ اند و دیر نیست کہ باید بر مزار کل نظام شان شبیون کنند.

پیام مردم آزادیخواہ و بپاخاستہ بہ این واپسگرایان کاسہ لیبس چنین است: رژیم اسلامی را بہ زیر می‌کشیم؛ سران و جانبان ریز و درشت آنرا بجرم جنایت علیہ بشریت محاکمہ می‌کنیم؛ یک جامعہ آزاد، برابر و مرفہ می‌سازیم کہ در آن ہنر و خلاقیت، اندیشہ و آگاهی، شعور و انسانیت شکوفا شود.

حزب کمونیسٹ کارگری ایران- حکمتیست ہموارہ اہداف ارتجاعی جریانات جنبش ملی - اسلامی را در صحنہ سیاست ایران افشاء نمودہ است. ما ہموارہ تاکید کردیم کہ این چاپلوسان نشستہ بر سفرہ خون ہم جنس این حکومت‌اند، دارای اشتراکات عمیق فرہنگی‌اند و آرمان اجتماعی مشترکی دارند. این رفتارہای شنیع بیانگر بیربطی این صنف بہ صف آزادیخواہی کارگران و مردم و خواستہا و امیال آنہاست. حزب این رفتار کثیف را محکوم می‌کند.

حزب کمونیسٹ کارگری ایران - حکمتیست

۱۵ دیماہ ۱۳۹۸ - ۵ ژانویہ ۲۰۲۰

اعلامیه حزب حکمتیست در باره،

مضحکه انتخابات مجلس اسلامی

"انتخابات" رژیم را با اعتراض گسترده درهم بکوبیم!

می‌کنند. دو سال پس از خیزش توده ای دیماه و اکنون پس از قیام آبانماه و حمام خونی که این رژیم جنایتکار براه انداخت، هر ذره امید را به اینکه بتوان مردم را پای صندوق ها کشاند به ناامیدی بدل شده است.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست کارگران و مردم آزادیخواه ایران را فرامیخواند که نمایش "انتخابات" مجلس جنایتکاران را به اعتراضی گسترده و میلیتانت علیه بنیادهای حکومت اسلامی بدل کنیم. نه فقط به رژیم قاتلین فرزندانمان آگاهانه رای نمیدهیم و آنرا برسمیت نمی‌شناسیم، بلکه هدفمان را باید اعتراض تند و جمع کردن هر کمپین "انتخاباتی" در محلات و حوزه‌های انتخابی در هر شهر و روستا بگذاریم. اولاً، باید به کسانی که برای این سفره خون ثبت نام کرده اند هشدار داد و معنی کارشان را بعد از کشتار آبانماه به آنها فهماند. ثانیاً، اجازه نباید داد که کارنوال انتخاباتی راه بیاندازند، تریبون بگیرند و چرند بگویند و به زخم مردم نمک بپاشند. هر تحرک "انتخاباتی" را به تعرضی قاطع تبدیل کنیم. این ابواب جمعی رژیم اسلامی هستند که روی خونهای ریخته شده راه میروند و برای نمایندگی حکومت سرکوبگران و شکنجه گران و مجلس قاتلین کاندیدا میشوند. ما این وقاحت را نباید تحمل کنیم و تحمل نمیکنیم. ما طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را به اعتراض سراسری با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" در این روز فرامیخوانیم. اینها در موضع انتخاب شدن نیستند بلکه باید بعنوان متهمین به جنایت و کشتار جمعی مردم ایران پشت میز محاکمه نشانده شوند!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۲۸ آذر ۱۳۹۸ - ۱۹ دسامبر ۲۰۱۹

جمهوری اسلامی میخواهد مضحکه انتخابات مجلس یازدهم را در دوم اسفند برگزار کند. این باصطلاح "انتخابات" قرار است روی سنگفرش‌های خونین آبانماه، روی دوش هشت هزار بازداشتی تحت شکنجه، روی تلی از اجساد ترورهای سیاه و داغ سنگین بازماندگان جانبختگان و مردم آزادیخواه ایران برگزار شود. کمترین انتظار اینست که نگذاریم این نمایش فریب، این مناسک اسلامی که هدفش تائید نظام و شلیک‌ها و سرکوب‌هاست، برگزار شود. نباید اجازه دهیم خامنه ای و روحانی و شرکا از مردم قربانی با "رای" حتی بصورت فرمال کسب "مشروعیت حقوقی" کنند و آنرا وثیقه سرکوب جامعه از یکسو و لغت و لیس حکومتی از سوی دیگر کنند. در دیماه گفتیم: "اصلاح طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا!" در آبانماه آمدیم که ماجرا را تمام کنیم. کسی که انتظار دارد مردم در "انتخابات" شرکت کنند، اگر همدست خامنه ای‌ها نباشد، بدون تردید با آنها منفعت مشترکی دارد. کسی که می‌رود "رای" میدهد، خواسته یا ناخواسته، به حکومت قاتلین فرزندان مردم "رای" میدهد!

اگر طی دو دهه اخیر مضحکه انتخاباتی فرصتی بود برای رژیم اسلامی تا با زور و فریب و دروغ بخشی از مردم را به پای صندوق‌ها بکشاند و طی کمپین "انتخاباتی" توجه‌ها را از ریشه مصائب و فلاکتی که جامعه را فراگرفته تا حدودی منحرف کند؛ اکنون این مضحکه بد جوری گریبان‌شان را گرفته است. بخش قابل توجهی از اصلاح طلبان حکومتی تحت فشار خیزش توده ای و مبارزات طبقه کارگر چرخش موضع داده و به جریان راست رژیم چنجی پیوسته اند. در میان خالصین و مخلصین نظام، کسانی که در تمام جنایات این رژیم شریک و سهیم بوده اند، و با هدف نجات نظام به جناح اصلاح طلبان حکومتی پیوستند، از جمله خاتمی، کربوبی و موسوی از سوراخ بیرون آمده و ضمن دفاع از "انتخابات" نگرانی‌شان را از سرنوشت رژیم بیان

به حزب کمک مالی کنید!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به کمک های مالی شما نیازمند است. لطفا کمک های مالی خود را از طریق این شماره حساب برای حزب بفرستید:

Norway

Account number: 0532 1432 400

Account holder: IKIR

IBAN: NO57 0532 1432 400

BIC: DNBANOKKXXX

Bank: DNB

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سردبیر: سیاوش دانشور

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سردبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. مطالب باید حداکثر تا ظهر پنجشنبه دریافت شده باشند.

گمونیست

زنده باد سوسیالیسم!